گزارش خبرنگار «جوان» از حضور در مناطق عملیاتی جنوب کشور(بخش پایانی)

حماسه ناگفته گردان شهادت در والفجر ۸

یادمان چزابه از غربت خاصی برخوردار است

■ علیرضا محمدی

بخش اول سفر با کاروان رسانه‌ای نیروی زمینی ارتش به مناطق عملیاتی جنوب، ما را تا مسجد سلیمان و رونمایی از تعمیر و بازسازی دو فروند بالگرد هوانیروز پیش برد اما قصد اصلی ما دیدار از یادمان‌های عملیاتی دفاع مقدس در جبهه‌های جنوب و خصوصاً خوزستان بود که این بار داشته‌های نویی را در خصوص عملیات والفجر ۸ پیش روی‌مان گشود. دانستنی‌هایی که به عنوان یک خبرنگار تخصصی دفاع مقدس تا کنون از آنها اطلاع نداشتم و بار دیگر اهمیت حضور فیزیکی خبرنگاران این حوزه در مناطق عملیاتی دفاع مقدس را برای مسئولان رسانه‌ای یادآور می‌شود!

آب تیمور؛ مبدأ مناطق جنگی

برای رفتن به پاسگاه زید باز از دب حردان به عنوان اولین سنگر دفاع از اهواز عبور می‌کنیم و بعد به منطقه آب تیمور می‌رسیم. آب تیمور در ۲۵ کیلومتری اهواز قرار دارد، بنابراین ۱۰ الی ۱۲ کیلومتری از نورد و دب حردان فاصله دارد. روز ششم آغاز جنگ که واحدهای زرهی عراق تا دب‌حردان پیش رفتند، در همین نقطه متوقف شدند و چند ماه بعد نیز با عملیات ایذایی رزمندگان تا منطقه آب تیمور عقب نشستند و همان‌جا تا زمان آزادسازی خرمشهر تثبیت شدند.

در آب تیمور توقف کوتاهی می‌کنیم و حین بازدید از نمایشگاهی که نزاجا در کنار جاده ایجاد کرده است، سرهنگ جودکی شمه‌ای از وقایع رخ داده در این منطقه را شرح می‌دهد. اینکه بعد از آزادسازی خرمشهر و عقب‌نشینی دشمن، «آب تیمور» حد فاصل مناطق عملیاتی و غیر، می‌شود و هر کسی که از این نقطه عبور می‌کرد، باید توسط دژبانی‌ها رصد می‌شد و بعد داخل مناطق عملیاتی شده یا از آن خارج می‌شد، بنابراین عبور از آب تیمور یعنی پوشیدن لباس خاکی رزمندگانی که اگر خوب گوش کنی، هنوز صدای قدم‌ها و نفس‌های‌شان را در نقطه نقطه منطقه می‌شنوی و بوی عطر اخلاص‌شان را از پس گذشت سالیان دراز استشمام می‌کنی.

حرکت در مسیر دشمن!

جالب است که نقطه حرکت ما درست عکس حرکت واحدهای زرهی ارتش بعث عراق است که از پاسگاه زید خود را به جاده اهواز- خرمشهر رسانده و بعد با اشغال پادگان حمید، به آب تیمور رفتند و نهایتاً به دب حردان رسیدند. ما نیز روی جاده اهواز- خرمشهر با عبور از دب حردان و آب تیمور، به پادگان حمید می‌رسیم، البته نقطه توقف ما در سه راهی جفیر است. ریل راه‌آهن از این سه راهی می‌گذرد و از روی یک بلندی، به راحتی می‌توانیم جاده اصلی و پادگان حمید را ببینیم. در اینجا سرهنگ جودکی باز گروه را متوقف می‌کند و با اشراف خوبی که دارد، به تشریح منطقه می‌پردازد. از پادگان حمیدی می‌گوید که مدت‌ها در اشغال ارتش بعث بود. از ایستگاه حسینیه که آن هم از محورهای مهم هجوم دشمن بود و بعد از عبور از زید، از آنجا به جاده اهواز خرمشهر دست یافتند.

والفجر ۸ در پاسگاه زید

کمی بعد به یادمان عملیاتی رمضان، در منطقه پاسگاه زید می‌رسیم. «زید» از پاسگاه‌های مرزی عراق بود که رفته رفته نام خود را به این منطقه بخشید. شنیدن نام «پاسگاه زید» برای دوستداران تاریخ دفاع مقدس، یادآور عملیات رمضان در تیرماه ۱۳۶۱ است، اما ما آمده‌ایم تا شنوای رویدادی از دفاع مقدس در این منطقه باشیم که کمتر به آن پرداخته شده است. حضور گردان شهادت از لشکر ۹۲ زرهی اهواز در این منطقه در تاریخ ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۶۴ درست همزمان با انجام عملیات والفجر ۸ در مناطق جنوبی‌تر، اتفاقی است که شاید خیلی از ما چیزی از آن نشنیده باشیم. اما حالا با سخنان سرهنگ جودکی و همچنین روایتگری جانباز شیردل که از راویان یادمان رمضان و بازماندگان گردان شهادت است، متوجه می‌شویم که بهمن ۶۴ اینجا چه غوغایی بوده است.

شیردل می‌گوید که همزمان با مقدمات عملیات والفجر ۸، به واحد آنها دستور شناسایی منطقه زید برای انجام عملیات داده می‌شود. او در این اثنا متوجه می‌شود که برخی از مافوقانش اصول حفاظتی را رعایت نمی‌کنند و به راحتی از انجام عملیات سخن می‌گویند. شیردل هم احساس مسئولیت می‌کند و اعتراض خود را به اطلاع سپهبد شهید صیاد شیرازی می‌رساند. اما واکنش صیاد تعجب‌برانگیز است. شیردل می‌گوید: شهید صیاد شیرازی در پاسخ من تنها لبخند زد و گفت هرچه فرماندهان گفتند اطاعت کنید!

به هرحال روز انجام عملیات با اینکه تک‌تک رزمندگان گردان شهادت حدس می‌زدند دشمن از عملیات‌شان باخبر است، به خطوط دشمن می‌زنند و حدس‌شان نیز درست از آب درمی‌آید، حجم آتش شدیدی از سوی بعثی‌ها روی نیروهای ایرانی شروع می‌شود به گونه‌ای که بیشتر رزمندگان گردان شهادت، در همان لحظات اولیه مورد اصابت قرار می‌گیرند و شهید یا مجروح می‌شوند. نهایتاً اندک نیروهای باقی مانده می‌توانند با رشادت خط اول دشمن را تصرف کنند اما در همین لحظه خبر می‌رسد که باید برگردید!

شیردل می‌گوید: وقتی دستور عقب‌نشینی صادر شد، همه ما شوکه شدیم. حتی یکی از مسئولان گردان از طریق بیسیم داد زد و به فرماندهان گفت ما با تلفات زیادی اینجا را گرفتیم، چرا باید عقب‌نشینی کنیم؟ اما دستور قاطع بود و به ناچار معدود نفراتی که از گردان مانده بودند، برگشتند. خود من هم که مجروح بودم، توسط امیر پوردستان فرمانده کنونی نیروی زمینی به عقب منتقل شدم. وقتی که به بیمارستان رفتم، امیر صیاد شیرازی و تعداد دیگری از فرماندهان به عیادت‌مان آمدند و پیروزی‌مان را تبریک گفتند! با تعجب پرسیدیم ما که عقب‌نشینی کردیم، اما آنها ماجرای انجام عملیات والفجر ۸ در جنوب خوزستان و تصرف موفقیت‌آمیز شبه جزیره فاو را به اطلاع ما رساندند. تازه آنجا بود که متوجه شدیم عملیات ما پشتیبانی والفجر ۸ بوده تا آتش دشمن روی برادران سپاهی و بسیجی کمتر بشود و آنها راحت‌تر بتوانند فاو را تصرف کنند.

وقتی اهواز از خطر جست

طی این سفر، غیر از شبی که در مهمانسرای پایگاه دوم رزمی دزفول گذراندیم، به هرجایی که می‌رفتیم شب را دوباره به اهواز برمی‌گشتیم و صبح روز بعد از مبدأ این شهر به سوی مقصدمان می‌راندیم. این کار اگرچه تعمدی نبود، اما باعث می‌شد جغرافیای مناطق عملیاتی را با ملاک قرار دادن اهواز بهتر تشخیص بدهیم.

صبح ۲۲ اسفند ماه که آخرین روز سفرمان است، در حالی از اهواز خارج می‌شویم که مقصدمان یادمان چزابه است. مسیری که قرار است طی کنیم، در عکس همان مسیری است که عده‌ای دیگر از واحدهای زرهی و پیاده عراق طی کردند تا از سمت شمال غربی خود را به اهواز برسانند. اگر بخواهم بهتر توضیح بدهم، این طور می‌شود که بعد از شروع جنگ تحمیلی، عراقی‌ها از دو محور سعی می‌کنند خود را به اهواز برسانند. یک محور که روز قبل طی کردیم، به سمت جنوب غربی اهواز بود. در این محور واحدهای دشمن از منطقه مرزی زید به جاده آسفالته اهواز- خرمشهر دست می‌یابند و بعد از اشغال پادگان حمید و عبور از آب تیمور، نهایتاً در دب حردان (۱۲ کیلومتری جنوب غربی اهواز) متوقف می‌شوند.

دومین مسیر حرکت نیروهای دشمن به سمت اهواز نیز همان مسیری است که امروز باید عکس آن را طی کنیم تا به چزابه برسیم. روزهای ابتدایی شروع جنگ، واحدهای دیگری از ارتش بعث برای الحاق با واحدهایی که خود را به دب حردان رسانده بودند، از مرز چزابه وارد شده و به سمت اهواز پیشروی می‌کنند. اینها طی مسیرشان، بستان، سپس سوسنگرد و سپس حمیدیه را به اشغال درمی‌آورند اما نمی‌توانند به نیروهایی که به دب حردان رسیده بودند ملحق شوند چراکه شهید غیور اصلی با تعداد کمی از نیروهایش چنان شبیخونی به آنها می‌زند که تا ۹۰ کیلومتر و حدود مرزهای چزابه عقب‌نشینی کردند. بعد از آن نیز هرچند دوباره پیشروی می‌کنند، اما هرگز نمی‌توانند خود را به نزدیکی اهواز برسانند و به این ترتیب مرکز خوزستان از خطر سقوط نجات می‌یابد.

سوسنگرد؛ شهر خاطره‌ها

صبح که از اهواز راه می‌افتیم، بدون اینکه بدانیم کی از حمیدیه عبور کرده‌ایم، به شهر پرخاطره سوسنگرد می‌رسیم. این شهر در طول دفاع مقدس و در همان اولین ماه‌های آغازین جنگ، سه بار دست به دست شد که بار سوم به خاطر وجود مقام معظم رهبری و شهید چمران در جریان آزادسازی سوسنگرد، این واقعه از ویژگی‌ها و اهمیت خاصی در تاریخ دفاع مقدس برخوردار می‌شود. به سوسنگرد که می‌رسیم، محرومیت هنوز در چهره شهر نمایان است. دنبال تعدادی آب معدنی خنک می‌گردیم، اما کمتر مغازه‌ای است که ۱۵ بطری آب معدنی به تعداد نفرات کاروان ما داشته باشد! شهر خاطره‌ها، شهر محرومیت و تصاویر رنگ و رو رفته شهدا روی دیوار خانه‌های قدیمی نیز است؛ چهره‌های تابناکی که انگار چندین سال از ترسیم‌نقاشی‌شان می‌گذرد که این گونه رنگ و روی تصاویرشان زیر آفتاب گرم خوزستان در حال کمرنگ شدن است.

سوسنگرد حس عجیبی دارد. شاید به دلیل خاطراتی که رزمندگان از خود در این شهر برجای گذاشته‌اند یا شاید به خاطر اینکه کمتر از دیگر شهرهای خوزستان دستخوش تغییر شده است و به نوعی آدم را یاد دهه ۶۰ و خاطرات جاودان آن دوران می‌اندازد. به هرحال سوسنگرد مقصد ما نیست و باید خیلی زود از آن عبور کنیم. عمر حضور ما در این شهر مثل حضور عراقی‌ها کوتاه است. دشمن بعثی هرگز نتوانست حضور خود را در سوسنگرد تثبیت کند و هربار پس از کمی حضور وادار به عقب‌نشینی شد.

چزابه؛ غربتی در میان رمل‌ها

قبل از ظهر به چزابه می‌رسیم. عملیات طریق‌القدس در این منطقه صورت گرفت که منجر به آزادسازی شهر بستان شد. همچنین عملیات پدافندی سخت و خشنی که چندین روز بعد از آزادسازی شهر بستان با ضدحمله سنگین تانک‌های عراقی صورت گرفت، باعث شد تنگه چزابه تبدیل به مشهد شهدای بسیاری شود، بنابراین ارزش یادمان چزابه در دیباچه دفاع مقدس کاملاً واضح و مشخص است. در عملیات طریق‌القدس برای اولین بار رزمندگان از امواج انسانی برای آزادسازی بستان و بیرون راندن دشمن از چزابه بهره بردند. این شیوه رزم خطرات خاص خودش را داشت و برای اولین بار نیز تلفات سنگینی به رزمندگان وارد شد، طوری که بعد از طریق‌القدس، تعدادی از فرماندهان گردان‌ها به صورت دسته‌جمعی استعفا کردند! چراکه تحمل داغ نیروهای‌شان را نداشتند و تنها با سخنان حکمت‌آموز امام بود که از استعفای‌شان صرفنظر کردند.

در چزابه به واحدهایی از تیپ ۳۹۲ از لشکر ۹۲ زرهی برمی‌خوریم که مسئولیت یادمان و مرز چزابه را برعهده دارند. این تیپ فرمانده متواضع و دوست داشتنی به نام امیر خدابخش سلیمانی دارد که با حوصله خاصی به روایتگری تاریخچه تیپ ۳۹۲ که در زمان جنگ تیپ سوم لشکر ۹۲ نامیده می‌شد، می‌پردازد. سلیمانی از دفاع مقدس می‌گوید و نهایتاً گذری به عملیات طریق‌القدس و عملیات پدافندی بعد از آن می‌زند.

امیر خدابخش سلیمانی و نیروهایش آخرین میزبانان ما هستند که ناهار را در یادمان دهلاویه میهمان‌شان هستیم. در این نقطه است که یکی از اسطوره‌های جنگ تحمیلی یعنی شهید دکتر مصطفی چمران به شهادت رسید. در دهلاویه، نزاجا نمایشگاه دیگری برپا کرده و از زائران پذیرایی می‌کند. دور و برم را که نگاه می‌کنم، همه جای استان خوزستان مملو از یادمان‌ها و وقایع مختلف است. هرچه از اینجا بگوییم کم است. خاک این خطه مثل سینه رزمندگان برجای مانده از دفاع مقدس، مملو از خاطرات نگفته و گنجینه‌هایی است که وظیفه ما اصحاب رسانه استخراج آنها و انتقال‌شان به نسل‌های آینده است. اینجا خوزستان است و ما در دهلاویه حضور داریم؛ زمینی که خون چمران را به خود دید. شهادت سروان رستمی را نظاره‌گر شد و کمی آن طرف‌تر غیور اصلی به خون غلتید و کمی آن طرف‌تر شهید دیگری و شهید دیگری و... همه جای این خاک به خون شهدا آغشته است. با وضو وارد شوید.

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «بچه‌ها دیرتون نشه»
روایت زندگی شهید رضایی‌مجد

فوتبالیستی که شهادت را به لژیونری ترجیح داد

■ احمد محمد تبریزی

تاریخ دفاع مقدس همه اقشار جامعه را عرصه میدان نبرد دیده است. از دانش‌آموز و معلم و کارگر گرفته تا هنرمند و ورزشکار همه با لباس‌های خاکی رزم پا به پای هم برای دفاع از میهن اسلامی‌شان جنگیده‌اند. در میان سیل رزمندگان برخی چهره‌ها از دیگران شاخص‌تر و چهره‌تر بوده‌اند و شهید مهدی رضایی‌مجد یکی از همان چهره‌های معروف شاخص جبهه‌ها بود.

رضایی‌مجد در سال‌های ۶۱ و ۶۲ به همراه تیم ملی جوانان به ترتیب در رقابت‌های جام پادشاهی بنگلادش و مسابقات قهرمانی جوانان آسیا در نپال شرکت داشت و موفق شد برای تیم ملی جوانان در مجموع ۱۵ گل به ثمر برساند. او در سال ۶۵ به تمرینات تیم پرسپولیس دعوت شد، ولی با حضور در سپاهیان حضرت‌محمد(ص) برای چهارمین بار راهی جبهه‌های حق علیه باطل شد تا اینکه در دهم اسفند ماه ۱۳۶۵ در عملیات تکمیلی کربلای ۵ در منطقه عمومی شلمچه به فیض شهادت نائل آمد.

انتشارات روایت فتح در تازه‌ترین کتاب‌های منتشر شده‌اش از مجموعه «از چشم‌ها» سراغ زندگی شهید رضایی‌مجد رفته است؛ کتابی که به لحاظ سبک زندگی متفاوت این شهید بزرگوار، حرف‌های زیادی برای مخاطبانش دارد و از جذابیت‌های زیادی برخوردار است. در این کتاب که با نام «بچه‌ها دیرتون نشه» منتشر شده است، روایت‌های مختلف و متفاوتی از زبان خانواده و دوستان شهید می‌خوانیم تا در پایان به یک برداشت کامل و جامع از شهید برسیم. شهیدی با جثه ریز که به همین خاطر در مدرسه ثبت‌نامش نمی‌کردند. مردی ریز جثه با اراده و همتی بزرگ. مادر شهید درباره زندگی ورزشی پسرش در بخشی از کتاب می‌گوید: «از سربازی برگشتی. خیلی از رفقایت شهید شده بودند. با تیم‌های درجه یک تهران قرارداد بستی. عکس‌هایت را توی کیهان ورزشی می‌زدند. سر تمرین‌های پرسپولیس حاضر شدی. می‌خواستی با یک تیم درست و حسابی خارجی قرارداد ببندی. گفتی اگر یک سال برایشان بازی کنم، ال می‌شود و بل می‌شود. بهت گفتم بد نیست فکری هم به حال زن گرفتن بکنی. گفتی برم ترکیه و برگردم. برادرم شهید شده بود و روحیه اصرار برای عروسی نداشتم.»

در این کتاب زبان دوم شخص که کمتر در کتاب‌های خاطره‌نگاری استفاده می‌شود، تعمداً از سوی نویسنده انتخاب شده تا حس دیالوگی بودن جمله‌ها حفظ شود. انگار شهید روبه‌روی راوی نشسته و مخاطب اصلی صحبت‌هاست. اما متأسفانه این لحن و زبان در بخش‌های دیگر حفظ نشده و خواننده تا انتها به یک لحن و روایت مشخص نمی‌رسد. شاید انتخاب یک زاویه دید مشخص برای تمام کتاب، خواننده را بیشتر همراه خود می‌کرد و بر جذابیت مجموعه می‌افزود که متأسفانه چنین موردی از نظر نویسنده دور مانده است.

خواهر شهید در بخش دیگری از کتاب، اعزام برادرش به جبهه را اینگونه روایت می‌کند: «روز اعزامش به جبهه، تیم‌شان بازی داشت. رفته بود توی زمین و یک نیمه بازی کرده بود. بهش گفته بودند، بمان نیمه دوم را اما او قبول نکرده بود. لباسش را پوشیده بود و آمده بود راه‌آهن. ما می‌دانستیم که می‌خواهد برود. رضا با موتور از استادیوم آوردش راه‌آهن. بهش گفته بود، کی برمی‌گردی؟ او هم گفته بود: فکر نکنم برگردم.» حسن میرزایی مربی شهید درباره شهید می‌گوید: «بازی با عربستان را بردند. سر اذان توی رختکن نماز جماعت برگزار شده بود. این جور مواقع همه همیشه پشت سر امیر نماز می‌خواندند. توی هیئت هم برای خودش کسی بود؛ هیئتی که حاج مصطفی دادکان، پاتوق‌دارش بود.»

کتاب «بچه‌ها دیرتون نشه» به خوبی زندگی قهرمانان دیروز کشور را نشان می‌دهد؛ قهرمانانی که از تمام شیرینی‌های شهرت و معروف شدن دست می‌کشند و خودشان را وقف هدفی بزرگ‌تر می‌کنند. او حالا یک پهلوان اسطوره‌ای است. مربی‌اش توضیح می‌دهد که کارهای رفتنش به ترکیه و بازی در تیم گالاتاسرای مهیا شده بود و حتی شهید ویزایش را هم گرفته بود اما وقتی که احساس تکلیف کرد، قید همه چیز را زد و بدون معطلی خود را به جبهه رساند. چنین اخلاق و منشی امروز حلقه گمشده جامعه فوتبالی‌مان است و با معرفی نوع نگرش و سبک زندگی چنین چهره‌هایی شاید بتوان بخشی از روحیه آن روزها را به جوانان ورزشکار امروز انتقال داد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۷۸

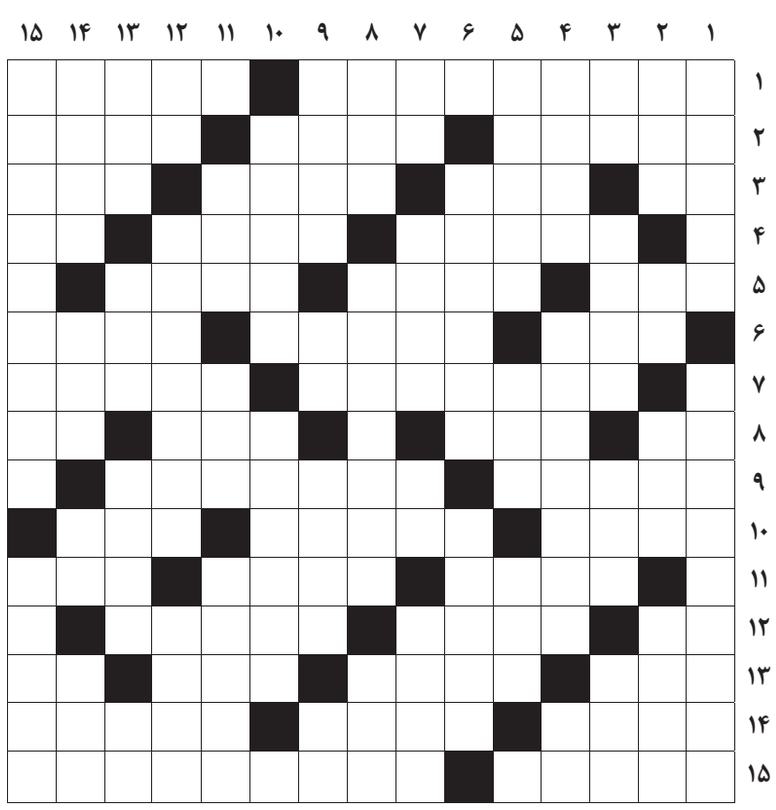

از راست به چپ

■ ۱- از آثار جان اشتاین بک- رب‌النوع قدرت در افسانه‌های قدیم یونان ■ ۲- بازیکن دفاع آزاد- نان نازک- صدمه و گزند ■ ۳- از نت‌های موسیقی- شهر هزارسنگر- درد کهنه- نیستی ■ ۴- خواسته‌ها و تمایلات- ساز چنگ- تکرار حرفی ■ ۵- مزه فلفل- مردن بر اثر حادثه- آسان ■ ۶- از واحدهای نظامی- عمومی انگلیسی‌زبان- از اسامی دختران ■ ۷- نوازنده و رامشگر- تیراندازی پیاپی ■ ۸- رفوزه- گرو گذاشتن- خرس آذری- شلوار جین ■ ۹- وارسی و رسیدگی- از ایلات ایران و نام مقامی در یکی از دستگاه‌های موسیقی ایران ■ ۱۰- قانون مغولی- دلیری و جرئت- از گربه‌سانان تیزپا ■ ۱۱- اشاره به مکان دور- شیون- بلندترین استخوان بدن ■ ۱۲- خدای دروغین- حج ماه ذی‌حجه- فنی در کشتی ■ ۱۳- درآمد- از انجیل‌های چهارگانه- واحد شمارش گردو- مادر تازی ■ ۱۴- کمربند- عقیم و سترون- نوعی تلفن ■ ۱۵- مار آذری- لازم و شایسته است

از بالا به پایین

■ ۱- جمع تلف- درس ورزش دانشگاه‌ها ■ ۲- مهاجم تیم ملی اسپانیا در جام جهانی ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی- یادداشت- زنگ- تجاوز از حد خود ■ ۳- یزدان- چرم خوشبو- صدای کافی- بی‌زبان ■ ۴- خانه‌های ریز عکس- حق دلالی در گویش بیگانه- تکرارش با لی‌لی می‌آید ■ ۵- از نمازهای واجب- آفرین- از جنگ‌های مولا علی ■ ۶- شهر سفال و سرامیک همدان- دسته پیستون ■ ۷- تکرارش دهان‌سوز است- شهری در فرانسه- میوه مربایی- پادشاه پرنده‌ها ■ ۸- نکوهش و سرزنش- بنیانگذار سلسله زندیه- برابر و مقابل ■ ۹- جدید- یک لحظه- ارتباط تلفنی- حرف خطاب ■ ۱۰- تصویر بزرگان دینی و مذهبی- اتحاد حزبی و به هم پیوستن ■ ۱۱- پرستار- دورویی- موسس سلسله ماد ■ ۱۲- حرف انتخاب- از قدیم گفته‌اند مقدم بر درمان است- سعی و کوشش ■ ۱۳- توانایی مالی- شک و تردید- پول واحد اروپایی- علامت مفعول ■ ۱۴- رهبر حزب- از بخشش کم نمی‌شود- به دنیا آوردن- آینده ■ ۱۵- از بیماری‌های چشم- مأیوس

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸			۲		۵			۱
۲		۱				۳		۸
				۹				۶
			۸	۵				
		۳				۹	۴	
	۹	۷						
			۹		۳	۱		
۱	۳				۴			
						۲	۵	

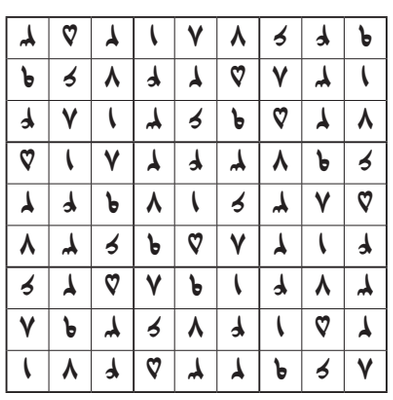

جدول کلمات متقاطع
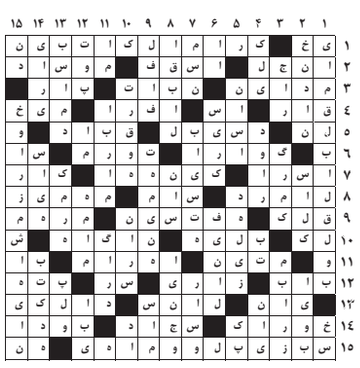
پاسخ جدول شماره ۴۷۷۷